

را فزونی بخشید، همانطور که جنگهای داخلی در آن نهضتی ایجاد کرد ولی این نهضت اخیر قوی تر و توانمندتر از نهضت سابق بود و شاید هم اسکندر پاره‌ای علوم را از فنیقه و بابل و ایران (چنانکه خواهیم گفت) بآتن انتقال داد و ارسطو با مطالعه آن علوم فلسفه خود را تألیف کرده راجع بطبیعیات و مسائل عقلی و روحی و منطقی و لغوی مطالبی نگاشت.

تالیفات ارسطو بسیار است ولی قسمتی از آن منسوب باوست و از خود او نیست و آنچه مسلم است نوزده کتاب متعلق بخود ارسطوست و چنانکه خواهیم دانست عربها بیشتر آنرا ترجمه کرده اند.

تالیفاتی در علوم ادبی و ریاضی و بلاغت و مکانیک و ارسطو نسبت میدهند که از او نیست و لزومی ندارد که آنها را نام ببریم، فقط دو تنای آنرا ذکر میکنیم: اول کتاب (مقولات یا کاتیکوری) در منطق و دیگر کتاب تفسیر.

ارسطو در زمانی پدید آمد که تمدن و فرهنگ یونان به منتهی درجه تکامل رسیده بود. ارسطو تمام معلومات را که خلاصه افکار دانشمندان پیشین و مجموعه‌ای از تجربیات و مشاهدات و افکار بود جمع آوری کرد و آنرا بقسمتهای منظم تقسیم نمود و با عباراتی ساده و روشن مطالب علمی و فلسفی را شرح داد، از آنرو تالیفات او دیرپایند چه تا امروز بسیاری از آن تعلیمات مورد توجه است و ملل متمدن معاصر یونان و پس از یونان رومی‌ها - عربها - ایرانیان و غیره که جزو ملل متمدن در آمدند خود را از تعلیمات ارسطو بی نیاز ندیدند.

تالیفات ارسطو داستان عجیبی دارد که ذکر آن بی تناسبه  
تالیفات ارسطو  
نیست.

همینکه ارسطو مرگ خود را نزدیک دید کتابهای خود را بیزگترین شاگرد خود نیوفراستوس واگذار کرد، شاگردش ۳۵ سال پس از ارسطو مرگ و کتابهای ارسطو را بشاگرد خود نیلوس سپرد. نیلوس کتابها را بر داشته بشهر خود سیسیس واقع در آسیای صغیر رفت و همانجا مرد. ورثه وی از ترس پادشاه سیسیس کتابها را در غاری پنهان کردند و صحت ۱۸۷ سال کتابها در غار ماند تا آنکه در قرن اول پیش از میلاد آنرا

از غار در آورده‌اند. پاره‌ای از آن کتابها را کرم خورده بود و پاره دیگر از رطوبت پوسیده بود و در هر حال تمام آنرا بکتابفروشی یونانی موسوم به آپلیکون فروختند او هم آنرا بآتن برگردانید و همینکه سولای رومی در سال ۸۶ قبل از میلاد آتن را گرفت کتابهای ارسطو را جزء سایر عنیمت‌ها بروم برد و یونانیان همیچم روم آنرا استنساخ کردند و نخستین کسی که بآن کار پرداخت تیرانیون همکار سیسرون بود. پس از او آندرونیک از اهالی رود وس آنرا تصحیح کرد و آنچه که از او اوسط قرن اول میلاد تا کنون از تالیفات ارسطو میان مردم بوده از همان نسخه‌هایی است که آندرونیک آن را ضبط و تصحیح کرده است. از آنموقع (از او اوسط قرن اول میلادی) تا کنون دانشمندان بشرح و ترجمه و انتقاد و تلخیص مؤلفات ارسطو مشغول بوده و هستند! ابتداء یونانیان بآن پرداختند، سپس ایرانیان و عربها مشغول شدند، آنگاه در قرون وسطی اروپاییان بآن توجه نمودند و از اوایل عصر جدید تا کنون عده‌ای بمطالعه آن کتابها مشغول هستند. عجب آنکه در همانموقع که کتابهای ارسطو در غار پنهان بود در مکتب اسکندریه (شرح آن بیاید) از روی کتابهای منتسب بارسطو فلسفه درس میدادند. همینکه رومیها اسکندریه را فتح کردند فلسفه ارسطو را از روی نسخه‌های آندرونیکوس در مکتب اسکندریه ترویج کردند چه که میدانستند تعلیمات حقیقی ارسطو در آن نسخه‌ها میباشد و از آنموقع برنامه تدریس فلسفه در اسکندریه و روم یکنواخت شد پس از ظهور دین مسیح تدریس فلسفه ارسطو در روم تعطیل شد. فقط در اسکندریه ماند و پس از آمدن اسلام در زمان عمر بن عبدالعزیز در اسکندریه نیز فلسفه ارسطو موقوف شده بانطاکیه انتقال و در آنجا هم جز یهودیان و حرانیان کسی فلسفه ارسطو نمیخواند و آنها هم برای آن فلسفه ارسطو میخواندند که بتوانند با مسیحیان مجادله کنند. عجب آنکه قیصرهای روم پس از مسیحی شدن بعنوان نابود ساختن آثار بت پرستی کتب ارسطو را نابود میساختند و کلیه علوم قدیمه و کتب آنرا از قلمرو خارج میکردند و فقط بعضی از کتابهای منطقی ارسطو از آن قاعده مستثنی بود.

این دو علم نیز در نتیجه نهضت مهمی بود که پس از جنگهای داخلی در یونان پدید آمد. تا پیش از آن مردم یونان بیمارپها

طب و ستاره شناسی

را با دعاهای کاهنان معالجه میکردند، چه مرض را از شیاطین و شقارای از خدایان میدانستند و فلاسفه یونان طب را شعبه ای از علوم طبیعی میخواندند و مبحث مستقلی در باره طب نداشتند. نخستین کسی که اساس طب را بر بنای علمی استوار ساخت بقراط متوفی بسال ۳۵۷ قبل از میلاد میباشد و از آنرو پدر علم طب خوانده میشود. علم طب در اثنای جنگهای داخلی پدید آمد و بعد از جنگ پیشرفت کرد. بقراط (واضع علم طب) سفری بسوریه نمود و شاید از طب مردم مصر و بابل نیز اطلاع یافته چیزهایی بر طب یونان افزود و کتابهایی در آن خصوص تألیف کرد و اساس معالجه را بر قوانین طبیعت نهاد. بقراط بیماران را رگ میزد، حجامت میکرد، اماله میکرد، داغ میکرد و با گوش مریض را معاینه میکرد و مسهل های نباتی (گیاهها) و معدنی تعیین مینمود. تألیفات طبی بقراط زیاد است بقسمیکه ۸۷ کتاب طبی باونسبت میدهند ولی بیست کتاب طبی مسلماً از بقراط است و در فصل مربوط بترجمه طب از یونانی به عربی اسامی آن کتابها را شرح میدهیم. عجب آنکه تاکنون هم کتابهای طبی بقراط مورد استناد و اعتماد پزشکان است و بر آن شرح و تعلیق می نویسند و آنرا ترجمه و تفسیر میکنند. بعضی از فلاسفه بزرگ یونان مانند ارسطو و غیره پس از بقراط مطالبی بر طب افزودند و بطوریکه خواهیم گفت مدرسه اسکندریه بطلمیوسها در پیشرفت علم طب کمک مهمی انجام داد.

علم ستاره شناسی از قدیم میان ملت های باستانی بوده و ضمن صحبت از علوم عرب (در جاهلیت) بآن موضوع اشاره کردیم. یونانیها بوسیله فنیقیها مبادی ستاره شناسی را آموختند و چیزهایی بر آن افزودند و پیش از همه تالیس در آن مطالعاتی نمود و پس از وی نیز غالب فلاسفه یونان در ستاره شناسی مطالعاتی داشتند و آنرا شاخه از فلسفه میدانستند. آنکسیمندر - آنکسیمینس و آنکساکوراس مشهورترین فیلسوف ستاره شناس یونانی میباشند. یونانیان مقیم قسمت ایتالیایی نیز ب ستاره شناسی اهمیت میدادند، فیثاغورث متوفی بسال ۵۰۰ قبل از میلاد از حکمای ستاره شناس آن قسمت میباشد. فیثاغورث ستاره شناسی را از مصریها آموخت و مطالبی بر آن افزود. پس از وی دیگران آن علم را توسعه دادند بقسمیکه کمتر فیلسوف یونانی راجع ب ستاره شناسی

واحکام آن صحبت نداشته و ذکر آن همه مطالب در اینجا مورد ندارد. همیتنقسم فلاسفه یونانی در علوم ریاضی مانند حساب و هندسه مطالعات مفصلی داشتند، اما مطالعات آنها در مدرسه اسکندریه بدست اوقلیدس تکمیل شد.

یونانی هاتازه از جنگهای داخلی فراغت یافتند که مرد بزرگی (اسکندر) از میان آنها برخاست و بدنیای متمدن آنروز حمله آورده مصر را گشود و مدرسه اسکندریه را در مصر تأسیس نمود و شام و عراق و ایران را گرفته تا هند رفت و در نتیجه

### ۳ - دوره اسکندر

مدرسه اسکندریه

و کتابخانه آن

این کشور گشائی عالم آن روز تکان خورد. ملتها با یکدیگر تماس گرفتند. یونانی و مصری و ایرانی و فنیقی و کلدانی و هندی بهم رسیدند و افکار یکدیگر را شناختند و منافع و مصالح آنان باهم تصادم کرد و کمترین نتیجه این پیش آمدها آن شد که :

۱- علم و ادب یونان میان مردم روی زمین انتشار یافت.

۲- علوم ایران و کلدان و غیره بمصر و یونان آمد.

میگویند اسکندر عمارات شهر استخر یا بتخت ایران را ویران ساخت و نقش و نگار او را درهم ریخت و خزانهها و دفترهای ایرانی را بزبان یونانی و مصری ترجمه کرد، سپس آنچه را که لازم نمیدید آتش زد و آنچه را که از طب و ستاره شناسی و غیره شایسته میدانست همراه علمای آن فن با اموال و خزانهها بمصر فرستاد.

همینکه اسکندر در ۳۲۳ قبل از میلاد مرد امپراتوری وسیع او میان سردارانش تقسیم شد و دانشمندان یونان از کشور خود به مستعمرات جدید آمدند و در مصر و شام و عراق اقامت کرده در اسکندریه - بیروت - انطاکیه و غیره مدارس تأسیس کردند و پیش از دیگران بطلمیوسها (بطالسه) در پیشرفت علم و فلسفه و ادبیات در شرق موفق شدند. سوتر اول از پادشاهان بطالسه مصر (۳۰۶ - ۲۸۵ قبل از میلاد پادشاه بود) داد و دانش پرور بود، دانشمندان و فیلسوفان یونانی از نقاط مختلف بدر بار او آمدند. سوتر مقدم آنان را با گرمی پذیرائی میکرد و برای تحقیقات علمی با آنها کمک مالی میداد و بدان سبب دانشمندان او را محترم میشمردند و در نتیجه تشویق سوتر تحقیقات خود را افزون میداشتند.

خطیب مشهور یونانی دیمتریوس، فلیوریوس از مقر بلان در گاه این پادشاه بود و بدستور سوتر کتابهای بسیاری از اطراف جهان جمع کرده کتابخانه اسکندریه را تأسیس کرد و این همان کتابخانه‌ای است که در فصل‌های سابق راجع به آتش زدن آن سخن گفتیم و ظاهراً کتابهایی که اسکندر از استنفر فرستاده بود در این کتابخانه جمع شد و این دیمتریوس همان است که ابن قفطی او را زمیره گفته است و البته اشتباه مزبور در اثر استنساخ کتابهاست. سوتر باشاره دیمتریوس موزه و بنا باشگاه و بنا دانشگاهی ترتیب داد که علماء و ادباء و فلاسفه برای بحث و تدریس بآنجا بیایند و این محل همان مدرسه نامی اسکندریه است که بشکل مدارس عالی امروز اروپا در آن زمان دایر شد.

پادشاهان دیگر بطالسه پس از سوتر رویه او را در ترویج علوم تعقیب کردند، بخصوص فیلا دلفوس ( ۲۸۵ - ۲۴۷ - پیش از میلاد) بسیاری از کتابهای یهود و مصری‌ها و همچنین کتابهایی را که نزد ارسطو بود خرید و بکتابخانه اسکندریه آورد و در هر کجا، چه یونان و چه جای دیگر، که کتاب سراخ می‌گرفت آنرا می‌خرید و با اسکندریه می‌آورد تا کتابخانه اسکندریه از هر جهت کامل گردد. جانشین او اورجنیس ( ۲۴۷ - ۳۲۲ قبل از میلاد) نیز از پادشاهان دانش پرور بطالسه میباشد. چه که او هم مقداری کتابهای شعر و نمایش و ادبیات را از آتن با اسکندریه آورد و مقر داشت هر دانشمندی که از اسکندریه می‌گذرد و یاد را آنجا می‌ماند یک نسخه از کتابهای خود را بکتابخانه اسکندریه بدهد، از آنرو اسکندریه دارالعلم شد و دانشمندان بزرگی از آن شهر برخاستند بقسمی که تا آنروز چنان دارالعلم مهمی در دنیای قدیم پدید نیامده بود و این جریان یعنی تمرکز علم در اسکندریه بیش از نه قرن طول کشید به دو دوره مهم تقسیم میشود از اینقرار :

۱ - دوره یونانی از زمان سوتر تا سال ۳۰ پیش از میلاد که رومی‌ها مصر را گرفتند.

۲ - دوره رومی از سی قبل از میلاد تا ۶۴ میلادی که عمرو عامر مصر را گشود.

در دوره اول هدف دانشمندان اسکندریه پیشرفت علوم و آداب و آنهم علوم

و ادبیات یونان و توسعه آن بود، از آنرو اسکندریه یگانه مرکز علمی جهان محسوب

هیکشت ولی در اواخر قرن دوم میلادی مدرسه اسکندریه روبه تنزل رفت و علت عمد آن فساد دستگاه دولتی و پیداشدن مدارس دیگری در سوریه و رودس بود که دانشمندان از استبداد فرمانروایان مصر بستوه آمده بممالک آزاد عدالت خواه پناه بردند، در زمان رومیان بیشتر توجه دولتیان بشهر روم بود و کوشش رجال رسمی بیشتر برای روم مصرف میشد. معذک مدرسه اسکندریه نیز اهمیتی داشت تا آنکه دین مسیح پدید آمد و طوائف مختلف مذهبی (مسیحی) مانند معمول بر سر مسائل دینی اختلاف نظریه پیدا کردند و چون شهر اسکندریه بمیدان جنگ این طوائف نزدیک بسود تدریجاً مطالعات و مباحثات مدرسه اسکندریه جنبه فلسفه دینی بخود گرفت و از آن نظر مدرسه اسکندریه دو دوره داشته است. اول یونانی: «علمی، ادبی» دوم «رومی: فلسفی، دینی».

همینکه یونانیان استقلال خود را از دست داده گرفتار بدبختی شدند کتابهای علمی و فلسفی و ادبی (طبی- تاریخی- اشعار و غیره) خود را بر داشته با اسکندریه آوردند و البته این کتابها غیر از آن کتابهایی است که بطلمیوس ها جمع آوری نمودند کتی، یونانی بازادی و آسایش با حفظ آداب و رسوم ملی خود در اسکندریه اقامت کردند ولی آن روح آزادی و استقلال و غرور سابق را نداشتند. زیرا در پرتو حکومت های دیکتاتوری میزیستند و طبعاً برای تقرب بدستگاه های دولتی متملق و بی شخصیت میشدند و احساسات و عاطفه را زیر پا گذارده بنرخ روزنان میخوردند. نتیجه آن بود که قریحه آنان فاسد گشت، عقل و فکر آنان به تنگنا افتاد و از فلسفه و منطق آزاد منصرف شده شعر و افسانه سازی و تاریخ و خطابه مشغول گشتند و بهمان جهات در این قسمت نیز مانند یونانی های آتن و موره و ساکس در دوره های سابق ترقی نکردند و در ضمن بمسائل طبیعی و ریاضی متوجه شدند و در نتیجه علمای بزرگی در طبیعیات و ریاضیات و جغرافی و هیئت و هندسه از مدرسه اسکندریه برخاست ولی باز هم بهمان جهات تألیفات و تحقیقات این دانشمندان غالباً روی تحقیقات قدامت و فقط شرح و تفسیری از افکار گذشتگان میباشد.

دوره یونانی اسکندریه

از ۳۰۶ تا ۳۰

قبل از میلاد

ریاضیات  
 اقلیدس از مردم «صور» متولد سال ۳۲۳ قبل از میلاد از علمای  
 ریاضی آن زمان میباشد وی تحصیلات خود را در رشته ریاضیات

در یونان تکمیل کرد و بدعوت فیلا دلفوس از پادشاهان بطالسه با اسکندریه آمد .  
 قبلادلفوس او را زنگانی اقلیدس را مرتب ساخته، تدریس هندسه مدرسه اسکندریه  
 را با او گذار کرد و برای اولین بار فیلا دلفوس هندسه را از اقلیدس فرا گرفت. اصول  
 اقلیدس در همان موقع توسط اقلیدس تألیف شد که تا کنون مورد استناد علمای هندسه  
 میباشد و به زبانهای زنده ترجمه شده است .

دیگر آرشمید از اهالی سیسیل متولد سال ۲۸۷ قبل از میلاد. از علمای ریاضی  
 مدرسه اسکندریه میباشد وی علم ریاضی را در آن مدرسه آموخت و سپس به سیسیل رفت  
 و پادشاه سیسیل او را گرامی داشت و در جنگ سیسیل و روم از نظر علمی کمک هائی  
 به مردم سیسیل کرد که سرداران و پهلوانان از انجام آن عاجز مانده بودند و سرانجام  
 بطور ناشناس بدست سپاهیان روم کشته شد و جان خود را در راه وطن خویش  
 فدا کرد .

آرشمید اکتشافات مهمی کرده و بسیاری از اسرار طبیعت را آشکار نموده است  
 و در هندسه و حساب قواعد مهمی پدید آورده است . کتابهای عمده ای باو نسبت میدهند  
 که از آن جمله کتب زیر میباشد :

۱- کتاب راجع بکره و استوانه - راجع به تربیع دایره و تسیح آن (چهار قسمت  
 و هفت قسمت کردن دایره) - راجع بدوایری که باهم تماس مییابند - راجع به مثلثات -  
 خطوطی متوازیه - مأخوذات - مفروضات و غیره .

دیگر از آن دانشمندان آپولونیوس متولد سال ۲۵۰ قبل از میلاد است که  
 تألیفاتی در مخروطات دارد و دیگر هیپارکوس متولد ۱۲۵ قبل از میلاد که عقاید مربوط  
 بافلاک و آسمان ها از وی میباشد .

سپس علمای مدرسه اسکندریه به تحصیل جغرافیای ریاضی دست زدند و آراتستین  
 متوفی سال ۱۹۵ قبل از میلاد اول عالمی است که برای زمین مقیاس تعیین کرد و اسامی  
 فرعونهای مصر را جدول بندی نمود .

آنکه در اواسط قرن دوم میلادی بطلمیوس کلودی پیدا شد و از افکار هیپاکروس پیروی کرده و بر روی آن افکار کتاب مجسطی را تألیف نمود که تا چندی پیش مورد استناد علمای زمان بوده است. از آنرو گفته اند که از روزگار پیش کنایی مانند این سه کتاب تألیف نشده که از هر جهت در قسمت مربوط به خودش کامل باشد و آن سه کتاب این است :

۱ - کتاب مجسطی در هیئت . ۲ - کتاب ارسطو در منطق .

۳ - کتاب سیبویه در نحو .

دیگر از تألیفات بطلمیوس کتاب جنگ، کتاب جغرافی و کتب چهار گانه است دانشمندان اسکندریه زیج های منظمی داشتند و از روی آن اوضاع ستاره ها را تشخیص میدادند و تا ظهور اسلام این زیجها یگانه مرجع دانشمندان جهان بوده است.

ابتداء طب در مدرسه پرگامیس تدریس میشد و بعد با اسکندریه

طب

انتقال یافت ، در مدرسه اسکندریه تألیفات بقراط مورد استناد

و بحث بود با اضافه در آنجا کالبد شکافی هم میآموختند و بدان جهت مدرسه پزشکی اسکندریه از تمام مدارس پزشکی دنیا برتر آمد. دو پزشک یونانی از این مدرسه برخاستند که تا قرن دوم میلادی نظریات طبی آنان مورد اعتماد اطباء جهان بوده و هر يك از این دو طبیب نظر و عقیده مخصوصی در تشخیص و معالجه امراض داشتند. اولی آنها - هیروفیلوس از اهالی خالکیدون بود و تخصصات طبی خود را در یونان تکمیل کرد. در علم تشریح (کالبد شناسی) تخصص داشت. این پزشک کتابهای بسیاری تألیف کرد که غالباً با تألیفات بقراط شباهت دارد و با آراء بقراط موافق است و بدان نظر هیروفیلوس را بقراط دوم میخوانند .

و اما پزشک دوم ، آراستراتس اول معاصر هیروفیلوس از اهالی انطاکیه است.

و برای تکمیل علم تشریح بمدرسه اسکندریه وارد شده است. او هم تألیفات داد و آراء طبی او کاملاً برخلاف آراء هیروفیلوس می باشد .

شاگردان آراء دو پزشک هر کدام نظر استاد خود را ترویج میکردند و برض



یکدیگر بر میخواستند و سر انجام سفسطه‌پیران آراستراتس زمینه را برای موهومات قرون وسطی آماده ساخت.

دوره یونانی مدرسه اسکندریه سرآمد و مدتی هم از دوره رومی آن مدرسه گذشت. پزشکان آن مدرسه دو دسته بودند و بایکدیگر اختلاف نظر داشتند تا آنکه جالینوس کلودی در سال ۱۳۰ پیش از میلاد در شهر پرگاموس بدنیا آمد و مقدمات علوم را نزد پدر خود آموخته مختصری از طب فراگرفت. سپس در سال ۱۵۸ میلادی بازمیر آمد و از امیر برای تکمیل علم تشریح با اسکندریه و نقاط دیگر سفر کرد و در سال ۱۵۸ میلادی به پرگاموس بازگشت و از آنجا در سال ۱۶۴ بروم رفت که آن موقع مرکز دانشمندان بود. اتفاقاً جالینوس در شهر روم موفق به معالجه عده ای از بزرگان شد و نامش در روم به نیکی شهرت یافت بقسمی که او را خطیب عجیب لقب دادند ولی همکارانش بروی حسد بردند، جالینوس در سال ۱۶۸ بوطن خود بازگشت و پس از چندی بروم باز آمد و چندین امپراتور را خدمت کرد و در سال ۲۰۰ میلادی مرد. تألیفات جالینوس در علم طب متعدد است، مشهورترین آن کتب شانزده گانه است و باره ای از آن تألیفات بنام موضوع کتاب شهرت دارد و بزودی در ضمن شرح کتابهای طبی که به عربی ترجمه شده بآن قسمت اشاره میشود. گرچه جالینوس از پزشکان مدرسه اسکندریه یونانی نبوده اما برای تکمیل تاریخ طب از او نام بردیم.

دوره مدرسه رومی  
اسکندریه  
از ۳۰ قبل از میلاد تا ۶۴ میلادی

این دوره، دوره دوم مدرسه اسکندریه است که در واقع نیم قرن پس از فتح رومیان و تصرف شهر آتن یعنی در قرن اول پیش از میلاد آغاز میگردد، چه در آن موقع سولاسردار رومی آتن را مسخر کرد و چنانکه گفته شد مقداری کتب علمی و فلسفی جزء سایر غنیمت‌ها با خود بروم برد و مرکز علم و ادب از آتن بروم منتقل شد و همینکه او گوست کتابخانه مشهور روم را تشکیل داد آنرا بدو قسمت لاتینی و یونانی تقسیم کرد و روم نه تنها وارث کتابهای علمی و فلسفی آتن گشت بلکه وارث علماء و فلاسفه آتن هم شد، چه هر گاه که دانشمندان آتن در صدد تحقیق موضوعی بر میآمدند ناچار بروم میرفتند و فعلاً آن موضوع جزء بحث مانیست.

مدرسه اسکندریه پیش از آنکه بدست رومیان بیفتد و با انحطاط گذارد و پس از رومی شدن با سرعت روبه تنزل رفت و موضوعات علمی آن مدرسه منحصر آدر فلسفه محدود ماند زیرا از همان موقع که اسکندریه بناگشت عده‌ای یهودی در آن محل گرد آمدند و بتدریج یهودیان دیگری در تلاش معاش یا از بیداد فرمانروایان با اسکندریه پناه آوردند و در آنجا اقامت کردند و با یونانی‌ها هم‌مشور شدند و اتفاقاً هم ذوق و هم سلیقه در آمدند، یونانی‌ها مردمی خرافاتی شده بودند و بیش از هر چیز بمسائل فلسفی و دینی علاقه داشتند، یهودیان موحد و مذهبی نیز مانند یونانیان آنروز فکر میکردند، این هم فکری و هم ذوقی با پیدایش مسیحیت افزایش یافت و همینکه یونانی‌ها مسیحی شدند بفکر افتادند که دین و فلسفه را باهم مربوط سازند و در نتیجه فلسفه جدید افلاطونی و فلسفه جدید فیثاغورثی پدید آمد.

Neo - platonie - neo - Pythagoric

خلاصه کلام آنکه مدرسه اسکندریه در دوره دوم آنقدرها خدمتگزار علم نبود و بیشتر بامور فلسفی و دینی توجه داشت.

و باید دانست که دو عامل مؤثر در پیشرفت و ترقی علوم در مدرسه اسکندریه کمک میکردند.

۱ - مصریان که مرده‌ها را مومیامیکردند، از کالبد شناسی اطلاع کامل داشتند و همین موضوع به پیشرفت علم تشریح در آن مدرسه کمک مهمی بود.

۲ - مصریان پیش از آمدن اسکندر یونان از شیمی باخبر بودند و همینکه مدرسه اسکندریه باز شد اطلاعات مصریان در قسمت شیمی بآنان کمک کرد و اطلاعات مصر و یونان در تشریح و شیمی و غیره در یکجا جمع شد.

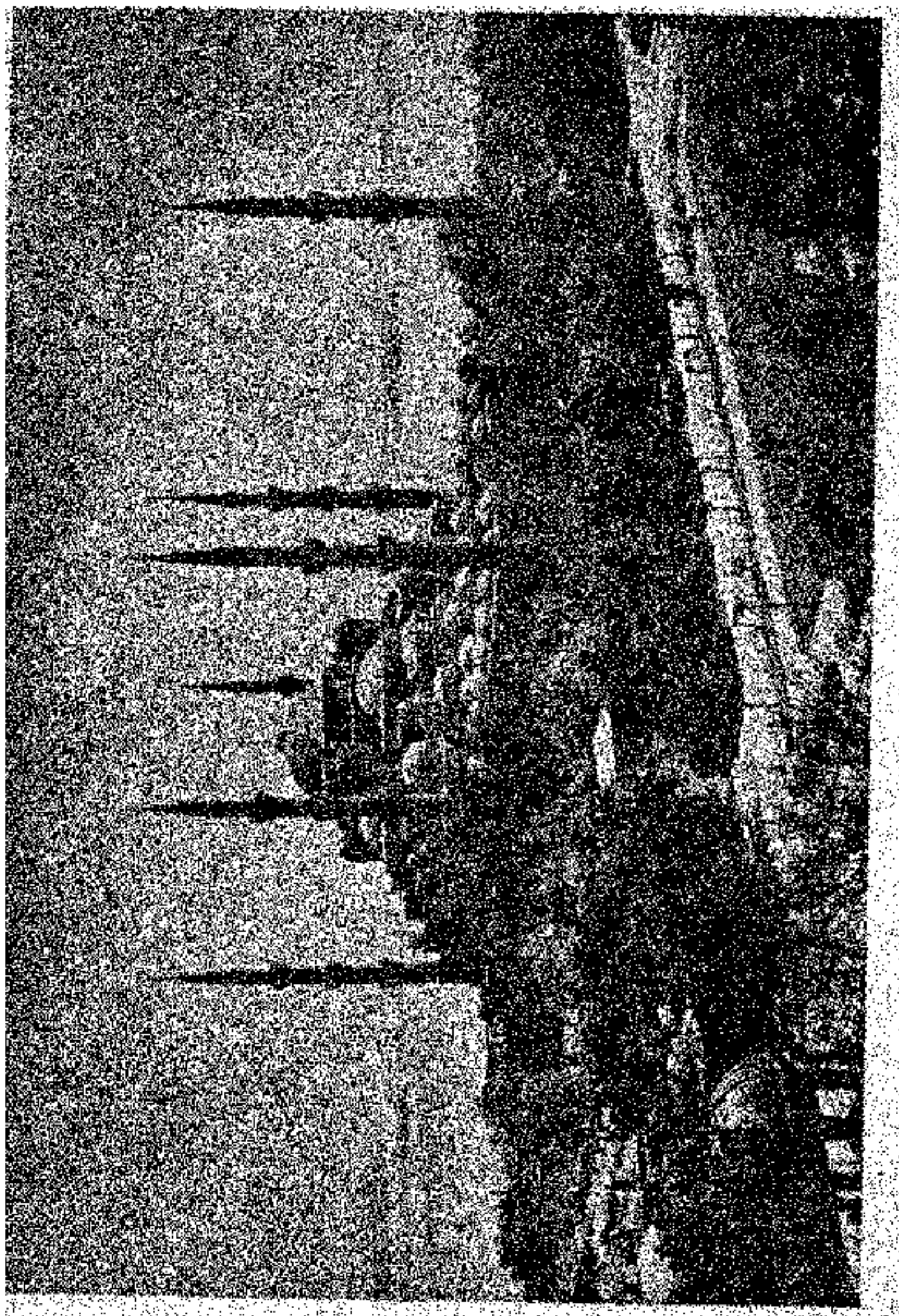
مدرسه اسکندریه تا اواخر قرن اول هجری مرکز علمی شرق بود تا آنکه عمر بن عبدالعزیز آن مرکز را بمدرسه انطاکیه و مدرسه حران و نقاط دیگر انتقال داد.

این دوره را بمناسبت بیزانس یا قسطنطنیه دوره بیزانتی میگویند و چون زبان و ادبیات یونانی در آن شهر مزیت مخصوصی داشت لذا به آن نیز اشاره ای میکنیم. بطور خلاصه

دوره بیزانتی از ۵۲۹

تا ۱۴۵۳ میلادی

باید دانست که گرچه گنجینه های علمی یونان در شهر قسطنطنیه مانند شهر



ت - استانبول : مسجد سلطان احمد

اسکندریه گرد آمده بود ولی با این همه علم و ادب (یونانی) کمتر در این پای تخت ترقی

کرد بخصوص بعد از مرگ ژوستینیان وضع علمی آن شهر بدتر شد و همینکه میان پیشوایان مذهبی جنگ در گرفت مخالفان کتابهای یکدیگر را از میان بردند و از علم و ادب کنار ماندند و اگر هم توجهی به علم و ادب میشد بیشتر سطحی بود بقسمی که هر وقت قیصرهای قسطنطنیه به تقلید از اسلاف خود بفکر ترویج و تشویق فرهنگ برمی آمدند و مردم را بمطالعه و تألیف تشویق مینمودند چیزی جز شرح و تفسیر تألیفات قدیمه بدست نمیآمد و گاه هم خود قیصرها باین عمل مبادرت میکردند. چنانکه قسطنطین هفتم (۹۰۵-۹۰۹ میلادی) از قیصرهای معارف دوست چندین کتاب در تاریخ و مقررات حکومتی تألیف نمود، همینطور عده ای از مؤلفان آن زمان کتابهایی در تاریخ و شعر و لغت تألیف نمودند، اما تألیفات آنان مانند تألیفات قسطنطین جنبه تحقیقاتی نداشت. اتفاقاً عربها هم که با ترویج رومیها افتادند از همان نوع کتابها تألیف نمودند، فلسفه هم در آن ایام جنبه لاهوتی بخود گرفت. چه فلاسفه آنروز فلسفه را برای مناظره دینی و اثبات عقاید مذهبی میخواستند و با آن افکار تطبیق میکردند و این همان است که بفلسفه جدید افلاطونی مشهور شده است. مشهورترین فلاسفه آن طبقه یوحنا دمشقی است (۷۱۸-۷۴۱ میلادی) یوحنا در موضوعهای دینی و فلسفی و غیره تألیفات زیادی دارد که ذکر آن در اینجا بی مورد است.

ادبیات و علوم ایرانیان  
پیش از اسلام

پارسها از تیره آریا و برادران هندیها و یونانیها میباشند. این ملت کهنسال چندین قرن پیش از مسیح بایونان جنگیده است و در بیست و چند قرن پیش، از وسط آسیا تا حدیترانه سپاهیان و مهمات و خواربار بجنک یونانیان فرستادند (عملی که امروز بزرگترین دولتهای غرب از انجام آن تا حدی عاجز میمانند) و طبعاً چنین دولت نیرومندی بی علم و ادب نبوده است بخصوص که پارسیان مردم باهوش و با استعدادی میباشند و طبعاً مانند هندیها شعر میگفتند و مثل مهابهاراته (اشعار قدیمی هند) اشعاری داشته اند که مختصری از آن بدست ما رسیده است. ایرانیان قسمتی از علوم طبیعی و ریاضی مثل ستاره شناسی و غیره را از آشوریان و بابلیان فرا گرفتند و در بعبوجه تمدن یونان بایونانیان معاشر شدند و با

هندیها آمیزش پیدا کردند. ایرانیان خواندن و نوشتن میدانستند و بزبان پهلوی بر روی تخته سنگها مطالبی حجاری میکردند و چنانکه گفتیم اسکندر پس از تسخیر استخر بایتخت ایران قسمتی از کتابهای آنرا سوزاند و قسمتی را ترجمه کرده با اسکندریه فرستاد. در آن موقع ایرانیان گنجینه‌هایی از علوم هندوچین و غیره در پای تخت خود گرد آورده بودند.

البته تمام علوم و ادبیات ایران منحصر بکتابهای موجود در استخر نبود چه در اوایل قرن چهارم هجری در محال جی از نواحی فارس سردابی یافتند که در آن با سنگ بسته بود و در آن سرداب کتابهایی یافتند که بزبان پهلوی، روی پوست درخت علوم باستانی را نگاشته بودند و از مطالعه و ترجمه آن کتابها چنین برآمد که تهورث پادشاه دانش پرور ایران برای حفظ کتب علمی تهیه آن خزانه سنگی را دستور فرموده بود و در آن کتابها مطالب بسیاری از حرکات ستاره‌ها و غیره بیافت شد و همان موقع سرداب دیگری مملو از کتب یافتند ولی خواندن آنرا ندانستند و ظاهراً حبس کردن کتاب در آن ایام معمول و متداول بوده است. ابن ندیم میگوید من بچشم خود دیدم که ابن عمید در سال سیصد و چهل و چند هجری تکه‌هایی از کتب مختلفه از اطراف برج و باروی اصفهان بدست آورد که در صندوقی گذارده بودند و همین که علمای فن مانند یوحنا و غیره آنرا بهربی ترجمه کردند معلوم شد صورت افراد سپاهیان و مقرری آنها در آن الواح بیونانی نوشته شده است ...

ولی تازه‌ان شاپور پسر اردشیر پادشاه ساسانی در اواسط قرن سوم میلادی جز پاره کتابهای مذهبی و اشعار و اخبار چیزی از علم و ادب در ایران رایج نبوده است. در زمان این پادشاه هانی ظهور کرد و میان ایران و روم جنگ در گرفت. شاپور بر رومیان پیروز شد و بسیاری از رومیان را اسیر آورده بخوزستان فرستاد و در آنجا شهری برای اسیران ساخت که به گندی شاپور موسوم شد.

شاپور با اسیران مهربانی بسیار کرد و آنان نیز بشاپور تذکر دادند که بیش از پیش به نشر علم و تمدن توجه کند. شاپور این گفته آنرا پذیرفت و عده‌ای را از ایران



یونان فرستاد تا کتابهای علمی و فلسفی را از یونانی بفارسی انتقال دهند، این کتابها در شهر گندی شاپور جمع آوری شد و مردم ایران آنرا استنساخ کرده مورد استفاده قرار دادند.

در زمان انوشیروان دادگر (۵۳۱-۵۷۸ میلادی) فرصت بهتری برای ایرانیان پیش آمد که از علماء و فلاسفه روم استفاده کنند. چه در آنموقع ژوستینیان قیصر روم معبدها و مدرسه های بت پرستان روم را بست و فلاسفه بت پرست را تعقیب کرده آزار داد و آنان نیز از روم باطراف جهان گریختند و هفت فیلسوف بت پرست نزد انوشیروان بایران رو آوردند. انوشیروان آنها را گرامی داشت و از آنان خواست که پاره ای مطالب فلسفی را بصورت کتاب در آورند و با از رومی بفارسی ترجمه نمایند. آنان منطق و طب را بفارسی ترجمه کردند و کتابهایی نیز در آن دو موضوع تألیف نمودند. انوشیروان آن کتابها را مطالعه کرد و مردم را بمطالعه آن ترغیب نمود و همانطور که دو بیست سیصد سال بعد از او دربار گشاه خویش مجلس مباحثات علمی ترتیب میداد انوشیروان پیش از مأمون بآن عمل مبادرت ورزید و خود نیز بتعمیق مسائل فلسفی پرداخت تا آنجا که یونانیها او را از شاگردان افلاطون می پنداشتند و تصور میروند طریقه صوفیه که بعد در ایران پدید آمد بر اساس همان کتب فلسفی زمان انوشیروان بوده است.

انوشیروان علاوه بر علوم یونان علوم هند را نیز از سانسکریت بفارسی ترجمه کرد و در گندی شاپور برای معالجه بیماران و آموزش طب بیمارستان دایر کرد و از هند و یونان پزشکان استخدام نمود که در آنجا طب هندی و طب بقراطی (یونانی) تدریس کنند و در نتیجه ایرانیان دارای دو رشته طب شدند. بیمارستان گندی شاپور شهرت بی نظیری در دنیای آنروز پیدا کرد و چنانکه خواهیم گفت در دوره اسلام نیز آن بیمارستان بسیار مهم شد.

خلاصه کلام اینکه ایرانیان پیش از اسلام بفلسفه و طب اشتغال داشتند و از آنرو فکری عالی پیدا کردند و نامشان در سراسر جهان بلند شد، همینقسم از هیئت اطلاعات مهمی داشتند و آن اطلاعات را از همسایگان گرفته و با از نیاکان ارث برده

بودند و در زمان انوشیروان عادل علم و ادب در ایران بمقامی بلند رسید و این خود طبیعی است علم و ادب در پرتو عدالت و آزادی بمقام بلند میرسد .

سریانیها بقیه کلدانیان و بابلیان قدیم میباشند و چنانکه  
 علوم و ادبیات سریانی  
 میدانیم کلدانیان و بابلیان تمدن و فرهنگ عظیمی داشتند ،  
 پیش از اسلام

ستاره شناسی میدانستند و ساعت آفتابی اختراع کردند .

و چند قرن پیش از میلاد مسیح اساس طب را پایه گزار بودند و لسی همینکه ایرانیان کشور کلدیه را مسخر کردند کلدانیان علم و تمدن را با آزادی و استقلال از دست دادند و پس از ظهور آئین مسیح و انتشار آن در ممالک مختلف سریانیها (کلدانیها و بابلیها) مسیحی شدند و در تاریخ آئین مسیح عنصر و عامل مؤثر و مهمی بشمار آمدند .

آنچه که در اینجا مورد بحث ماست علوم و فلسفه آنان میباشد که در هر دو قسمت (فلسفه و علم طب) سریانیها شاگرد یونانیها میباشند ، همانطور که رومیان نیز پیش از کلدانیان در این قسمتها شاگرد یونانیان بوده اند و چنانکه ایرانیان نیز از آنان گرفتند و مسلمانان بعداً از آنها اقتباس کردند ، سریانیها مردم با ذوق و بانشاطی میباشند و هر موقع که از بیداد ستمگران و غوغای جهانگیران آسوده میشدند بتحصیل و ترویج علم میپرداختند و بهمان نظر توانستند در ایام آسودگی مدارس لاهوت و فلسفه و ادبیات تأسیس کنند و پاره ای علوم را از یونانی بسریانی ترجمه نمایند و بر آن شرح و تفسیر بنسجاری کنند و یا آنرا خلاصه کنند و فارغ التحصیل های همین مدارس بودند که در زمان عباسیان علوم و فلسفه را به عربی ترجمه کردند و چنانکه خواهیم دید بیشتر آنان از نستوریان بودند و اما در اینجا فقط راجع بمعلومات و اطلاعات خود آنها صحبت میداریم .

سریانیها قریب پنجاه مدرسه در بین النهرین تأسیس نمودند و در آن مدارس انواع مختلف علوم و ادبیات را بسریانی و یونانی تدریس میکردند ، مشهورترین مدارس آنان مدرسه «رها» میباشد که در قرن پنجم میلادی مرکز تعلیم فلسفه ارسطو محسوب میشود و در اواسط همان قرن پنجم منطق را بزبان خود ترجمه کردند و سر کیس رأس

عین از استادان مشهور منطق در آن زمان میباشد. این استاد منطق پزشک عالی قدری هم بوده است و در کتابخانه موزه بریتانیا نسخه‌های خطی از ترجمه‌های وی موجود است که یکی ترجمه ایساغوجی بسریانی و دیگری ترجمه مقولات ارسطو تألیف فروریوس و دیگر کتاب نفس و غیره است و بعضی از آن کتاب‌ها اخیراً چاپ و انتشار یافته است.

در اوایل قرن هفتم میلادی مدرسه قنسرین واقع در کرانه فرات ترقی کرده توسعه یافت چه در آن مدرسه فلسفه یونان را بزبان یونانی تدریس میکردند و بسیاری از دانشمندان سریانی از آن مدرسه فارغ التحصیل شدند که از آن جمله اسقف سویرس میباشد که مدتی از عمر خود را بتحصیل فلسفه و ریاضیات و لاهوت گذراند و همانکه در آن مدرسه از علوم مزبور فارغ التحصیل شد قسمتی از آنرا بسریانی ترجمه کرد و هنوز هم قسمتی از ترجمه‌های او در موزه بریتانیا محفوظ است. پس از سویرس شاگردش یعقوب رهاوی واضع علم نجوم سریانی از دانشمندان مشهور سریان است و دیگر اثناسیوس بلد شاگرد سویرس که او هم دانشمند بزرگی بوده است. اثناسیوس جورجیوس معروف باسقف عرب (۶۸۶ میلادی) هم از شاگردان یعقوب رهاوی میباشد. اسقف اخیر پاره‌ای از کتابهای ارسطو را بسریانی ترجمه کرده است، عده دیگری از سریانی‌ها کتب افلاطون و ارسطو و سایر حکمای یونان را ترجمه نمودند که شرح همه آن در اینجا گنجایش ندارد. دیگر از مدارس مشهور آنان مدرسه نصیبین است که هشتصد دانشجو در آن مدرسه علوم عقلی و نقلی تحصیل میکردند.

سریانی‌ها در علم طب نیز سرآمد بودند و بیمارستان گندی شاپور بیشتر با کمک آنان (از آنجمله سرجیس رأس عینی که نامش گذشت) اداره میشد، آتانوس امدی سمعان - طیبوتی - اسقف گریگوریوس کشیش (بطریرک) سیودوسیوس و غیره از پزشکان نامی سریانی هستند و زمان عباسیان را درك کرده و در خدمت خلفای عباسی میزیستند.

پزشکان سریانی در همان موقع که کتب طب یونانی را بعربی ترجمه میکردند بترجمه همان کتب از یونانی بسریانی مشغول بودند و عده‌ای فقط مشغول ترجمه عربی



و عده‌ای بترجمه عربی و سریانی اشتغال داشتند .

مثلاً سرکیس بعضی از کتابهای جالینوس را بسریانی ترجمه کرد و موسی بن-  
 خالد آنرا از سریانی به عربی ترجمه نمود. طیبوتی در اواخر قرن هفتم میلادی کتابی  
 در طب و کتابهای دیگری نیز ترجمه نمود . خاندان بختیشوع و خاندان حنین و غیره نیز  
 از دانشمندان سریانی هستند که کتب مهمی از سریانی به عربی ترجمه کرده اند .  
 سریانی‌ها علم نجوم را از کلدانیان (نیاکان خود) ارث برده‌اند و کتابهایی در  
 ستاره شناسی دارند .

بردیسائی از علمای سریانی کتابی در نجوم داشته که اکنون نامش باقی مانده  
 است و رأس عینی کتابی در تأثیر ماه و حرکت آفتاب تألیف نموده است ، سبکتی  
 راجع به برج‌ها کتاب نوشته است ، یعقوب رهاوی ( نامش گذشت ) داود بیت ربانی-  
 موسی بن کیفا - عموییل برشهای و غیره نیز تألیفات در ستاره شناسی دارند .

دانشمندان سریانی از شیمی و ریاضیات نیز بهره مند بودند و صرف و نحو و ادبیات  
 زبان خویش را نیز بخوبی میدانستند . معروف است که سریانی‌ها قواعد نحو را از  
 یونان آموختند و از آنرو حروف سریانی را با حروف کوچک یونانی اعراب می‌گذارند  
 و بالا یا پایین حروف سریانی مینویسند ، سریانی‌ها بقدری در زبان و ادبیات یونانی  
 ترقی کردند که ایلپاد و ادیسی را ( بخوبی ) بسریانی ترجمه نمودند و مترجم آن ایبات  
 تیوفیل رهاوی از دانشمندان مشهور سریان است ۸۷۵ میلادی . ولی ترجمه مزبور (جز  
 دو بیت آن) از میان رفته است . گفته میشود همینکه سریانی‌ها بفکر ترجمه ایلپاد  
 برآمدند برای تلفظ صحیح اسامی (اعلام) حروف یونانی را بجای حرکات استعمال  
 کردند . موقع گفتگو از حرکات خط عربی متذکر شدیم که سریانیها نقطه را بجای  
 حرکات بکار میبردند ولی موضوع استعمال حروف یونانی بجای حرکات غیر از آن است  
 که در آنجا گفته شد و تا امروز سریانی‌های شرقی بجای حرکات نقطه استعمال میکنند  
 و سریانیهای غربی حروف یونانی را بجای حرکات بکار میبرند .

علوم و ادبیات هند هندیهاملت عظیم باستانی هستند ، سکنه قسمت شمالی هند  
 پیش از اسلام برادران ایرانیان و یونانیان میباشند .

این ملت از روزگارهای باستان اشعار رزمی و بزمی سروده اند و بطوریکه از مطالعه تاریخ آنان برمیآید هندیها از ایام خیلی قدیم دارای تاریخ و ادبیات و علوم و عادات و رسوم مخصوصی بوده اند، تا آنجا که پادشاهان ایران از پزشکان هندی استمداد میکردند و چنانکه گفتیم انوشیروان برای بیمارستان خود (گندی شاپور) از آنان کمک خواست. همین قسم خلفای عباسی در آغاز کار اطباء هندی را برای معالجه امراض خود استخدام میکردند و همینکه از معالجه اطباء ایرانی و سریانی نوید میشدند دست بدامن پزشکان هندی میزدند. چه طریقه معالجات هندی غیر از طریقه ایرانی و یونانی میباشد. کنکه - سنگ هال - شاناک و غیره از پزشکان نامی هندی هستند که پاره‌ای از کتب طب هندی را به عربی ترجمه کرده اند.

هندی‌ها ستاره شناسی میدانستند و بزبان هندی اسامی مخصوصی برای برجها و مواضع ستارگان وضع کرده بودند. هندی‌ها سه طریقه داشتند که در آن آراء و عقاید خود را درباره ستارگان شرح داده بودند، سه طریقه مزبور عبارت بوده است از طریقه آرگ هیر - طریقه آر کند - و طریقه دیگری که بزبان سانسکریت آن را سیدھانتا Siddhanta می‌گفتند و آن عبارت از زیجی است که در آن نظریات خود را درباره ستارگان شرح داده بودند. زیج مزبور بدست عربها افتاد و بزبان عربی ترجمه شد و آنرا سند هند نامیدند.

هندی‌ها ارقام هندسی را اختراع کردند و طریقه خاصی در حساب ایجاد نمودند. عربها ارقام هندسی و طریقه حساب هندی را از آنان گرفتند هندی‌ها از موسیقی نیز بهره و افری داشتند و پاره‌ای از کتابهای موسیقی هندی را مسلمانان به عربی ترجمه کردند (شرحش خواهد آمد).

آری همینکه مسلمانان بفکر ترجمه و نقل علوم بزبان عربی

### خلاصه

بر آمدند اوضاع ممالک اسلامی آنطور بود که دادیم و چنانکه

ملاحظه شد بیشتر آن علوم، یونانی بوده و یونانیها در موقع بت پرستی آنرا وضع کرده بودند، و یا از ملل تمدن دیگر اقتباس کرده بودند و چون آن علوم بفارسی و سریانی نقل شد مطابق اوضاع و احوال آن ملل تصرفاتی در آن بعمل آمد و پس از

ظهور مذهب مسیح آن آئین نیز تأثیراتی در علوم مزبور نمود .  
در آن موقع عراق مرکز دانشمندان بود ، پزشکان ، ستاره شناسان ، فیلسوفان  
و حساب دانه‌های بسیاری از ایرانی و رومی و هندی و سریانی در عراق گرد آمده بودند  
و موقعی که خلفای عباسی در صدد نقل علوم بر آمدند کسانی را یافتند که بانجام مقصود  
آنان همه نوع لیاقت و استعداد داشتند .

## عرب و علوم بیگانه

در قسمت مربوط به عرب و قرآن و اسلام گفته شد که بعقیده چه شد که عربها  
مسلمانان صدر اسلام، اسلام هر چه از پیش بوده از میان میبرد  
و جز قرآن چیز دیگری نباید خوانده شود، از آنرو سوزانیدن  
کتابهای یونانی و فارسی در اسکندریه و فارس بر آنان آسان  
مینمود لذا توجهی بسایر علوم نکرده متوجه قرآن و احکام  
قرآن شدند و فقط به علوم اسلامی از قبیل فقه و نحو و تاریخ فتوحات  
وامثال آن پرداختند.

مردمان بومی ممالک اسلامی مانند ایرانیان و رومیان سعی داشتند که خلفاء را  
به علوم پیشینیان بخصوص طب و فلسفه متوجه سازند ولی خلفاء بگفته آنان گوش  
نمیدادند و حرفشان را نمیپذیرفتند.  
تردید و معانعت خلفاء از ترویج علوم (غیر اسلامی) پیشینیان را میتوان از واقعه  
ذیل دانست:

یکی از کشیشان سریانی بنام هرون بن امین از عام طب اطلاع کامل داشت  
و کتابی بزبان سریانی در آن علم تألیف نموده بود. در زمان خلافت مروان بن حکم  
مرد دانشمندی بنام ما سرجویه سریانی نژاد و یهودی مذهب که در طب متبحر بود  
کتاب هرون را از سریانی به عربی ترجمه کرد، کتاب مزبور همچنان در خزانه خلفای  
بنی امیه باقیماند تا خلافت بعمر بن عبدالعزیز رسید و عده‌ای از علاقمندان به خلیفه  
مراجعه کردند و خواهش نمودند آن کتاب را در اختیار آنان بگذارد، عمر مدت چهل روز  
با خدا راز و نیاز داشت و استخاره و استشاره میکرد که آیا با تقاضای آنان موافقت کند  
و یا نکند و سرانجام کتاب را در دسترس مردم قرارداد حال اگر نسبت با انتشار کتاب طب

تا آن درجه سخت گیری میشده طبعاً راجع به فلسفه و علوم دیگر بیشتر ممانعت میشد. اما همانکه مملکت اسلام توسعه یافت و مسلمانان از انشای علوم اسلامی فارغ شدند کم کم بفکر علوم و صنایع افتادند و برای خود همه نوع وسایل تمدن فراهم ساختند و طبعاً در صدد تحصیل علم و صنعت برآمدند و چون از کشیشان مسیحی مطالبی از فلسفه شنیده بودند بیش از سایر علوم به فلسفه علاقه مند گشتند بخصوص که احادیث وارده از (حضرت) رسول اکرم (ص) آنان را به تحصیل علم و بخصوص فلسفه تشویق مینمود که از آن جمله فرموده است:

«علم پیاموزید اگر چه علم در چین باشد، حکمت (فلسفه) گمشده مؤمن است از هر که بشنود فرا میگیرد و اهمیت نمیدهد که از کی است و کی آنرا گفته است. آموختن علم بر هر زن و مرد مسلمان واجب است. از گهواره تا گور علم پیاموزید». ولی مسلمانان یکمرتبه بتمام علوم متوجه نشدند بلکه بنا بمقتضیات زمان تدریجاً علوم پیشینیان را فرا گرفتند.

نخستین کسی که از میان عربها بتحصیل علوم بیگانه (دخیل) مبادرت نمود نضر بن حارث بن کلدی ثقفی پسر خاله پیغمبر اکرم میباشد، حارث پدر نضر از طبیبان نامی عرب معاصر حضرت رسول بود، نضر مثل پدر بایران و سایر ممالک مجاور سفر کرد و از علمای یهود و نصاری مطالبی از حکمت و فلسفه آموخت و علم طب را از پدر فرا گرفت. نضر در دشمنی با پیغمبر (ص) همکار ابوسفیان بود، چه که وی از طایفه ثقیف بوده و ثقیف هم پیمان بنی امیه بودند، نضر مطالب نامربوط ناسزائی درباره حضرت رسول (ص) میگفت و میکوشید از عظمت و منزلت پیغمبر (ص) نزد مردم مکه بکاهد، از آنرو همینکه در جنگ بدر اسیر مسلمانان شد با مر حضرت رسول (ص) کشته شد و نامش از بین رفت. نضر فقط در فلسفه و حکمت مطالعات داشت ولی چیزی از آن مطالب عبری ترجمه نکرد و اولین ترجمه ای که از علوم بیگانه بزبانی عربی صورت گرفت توسط خالد بن یزید بن معاویه است که او را حکیم آل مروان میگویند، خالد پس از مرگ

نخستین کسی که

بآن کار دست زد

برادرش معاویه دوم بفکر خلافت افتاد ولی مروان بن حکم او را مغلوب ساخت و خلافت از خاندان ابوسفیان بخاندان مروان منتقل گشت و همینکه خالد از خلافت نومید شد دنبال تحصیل رفت. در آن زمان علم کیمیا (شیمی) در مدرسه اسکندریه بسیار رایج بود. خالد عده ای از فارغ التحصیل های آن مدرسه را بشام آورد تا باوشیمی درس بدهند و از آن جمله راهبی رومی بنام مریانوس بن خالد شیمی یاد میداد و چون خالد از آن صنعت بهره مند گشت در صدد ترجمه کتاب شیمی عربی برآمد و مردی بنام استیفان قدیم بامر خالد شیمی را برای نخستین بار عربی ترجمه نمود.

خالد بعلم نجوم نیز علاقمند بود و مقداری لوازم ستاره شناسی برای خود فراهم ساخت و شاید هم کتابی در آن علم بامروزی ترجمه شده که ما اطلاع نداریم. اما کسانی که در قرن چهارم هجری کتابخانه قاهره را دیده اند در آنجا يك كره مسی از کارهای بطلمیوس مشاهده کرده اند که روی آن نوشته شده بود:

«این کره بفرمان خالد بن یزید بن معاویه حمل شده است».

پس از کتاب خالد دومین کتابی که از علوم بیگانه (دخیل) عربی ترجمه شده همان کتاب هرون بن اعین است که ماسرجویه (نامش گذشت) آنرا از سریانی عربی منتقل نمود، اصل کتاب مزبور سی مقاله بوده و مترجم دو مقاله بر آن افزوده است. منصور - سفاخ نخستین خلیفه عباسی توجهی بعلم نداشت، در زمان عباسیان چه که دیری نیاید پس از او برادرش منصور (۱۳۶-۱۵۸) منصور - ستاره شناسی - پزشکی بخلافت رسید، منصور مرد سخت گیر باتدبیر بود و چون در زمان وی شورشهای داخلی زیاد شد بیشتر اوقات منصور بچنگ گذشت و با آنکه مدت حکمرانی وی طولانی گشت قسمت عمده آن بساختن بغداد و زد و خورد های داخلی بر گذار گردید.

منصور از علم فقه بهره بسیاری داشت ولی بستاره شناسی ستاره شناسی و عمل باحکام ستاره عقیده مند بود و بدون مشورت ستاره شناسان بکارهای مهم دست نمیزد، وی اول خلیفه ایست که ستاره شناسان را بیارگاه خود آورد و پس از وی سایر خلفاء از او پیروی کردند. ایرانیان در آن روز از ستاره شناسی

اطلاع داشتند و لذا منصور جمعی از ستاره شناسان ایرانی را بخدمت خویش خواند و مشهورترین آنان نوبخت زرتشتی است که بدست منصور اسلام آورد. نوبخت از حرکات ستارگان و نتایج آن حرکات باخبر بوده و چون منصور بآن جریانات علاقه داشت همه جا نوبخت را باخود میبرد. سرانجام نوبخت بواسطه پیری از ملازمت خلیفه در سفر و حضر عاجز گشت و بفرمان خلیفه پسر خود ابوسهل نوبخت را ملازم خلیفه قرار داد. خاندان نوبخت مدت هادر خدمت عباسیان باقی ماندند و کتابهایی در حرکات کواکب و احکام آن برای عباسیان ترجمه کردند و چون مردمان دانشمندی بودند در علوم گذشتگان تحقیقات انجام داده و رأی و نظر خویش را بر آن میافزودند.

ابراهیم فزاری و پسرش محمد و علی بن عیسی اسطرلابی از ستاره شناسان نامی زمان منصور میباشند و چون منصور ستاره شناسی و اوضاع کواکب علاقه مند بود عده ای ستاره شناس از هند و روم و ایران بخدمتش رسیدند، از آن جمله مردی در سال ۱۵۶ از هند به بغداد رسید که از زیج سید هتا (ذکرش گذشت) اطلاع وافیه داشت. این مرد کتابی در علم نجوم مطابق عقاید هندیان بمنصور نشان داد، منصور دستور داد کتاب مزبور را بعبسی ترجمه کنند و از روی آن کتابی بزبان عربی در ستاره شناسی تألیف نمایند که برای عربها مأخذ اطلاعات نجومی باشد. محمد بن ابراهیم فزاری این کار را انجام داد و ستاره شناسان آن را سند هند کبیر نامیدند تا زمان مأمون مطابق آن کتاب عمل میکردند.

از آن ایام مسلمانان ب ستاره شناسی و متعلقات آن علاقه مند شدند و از ستاره شناسی به هندسه متوجه گشتند. منصور شرحی بیادشاه روم نگاشته از وی خواست ترجمه عربی پاره ای از کتب علمی را (علم نجوم و هندسه) برای او بفرستد. پادشاه روم کتاب اقلیدس و بعضی کتب علوم طبیعی را نزد منصور فرستاد و شاید کتاب مجسطی هم جزء آن بوده زیرا کتاب مزبور نیز از علم نجوم گفتگو میدارد.

ولی ظاهراً ترجمه این کتابها مرتب نبود، چه اقلیدس و مجسطی در زمان هرون و مأمون بعبسی ترجمه شد. خلاصه اینکه علاقه منصور ب ستاره شناسی سبب شد پاره ای

از کتب مربوط به ستاره شناسی و متعلقات آن (هندسه و غیره) با امر آن خلیفه بعربی ترجمه شود.

### طب - پزشکی

طب یکی دیگر از علوم بود که زمان منصور به نقل و ترجمه آن دست زدند، چون منصور در اواخر عمر دچار مرض معده شده اشتهايش از دست رفت و پزشکان در باری کاری نمیتوانستند، لذا منصور آن را خواسته پرسید آیا پزشک حاذقی نمیشناسید که بمعالجه من کمک کند؟ همه گفتند کسی بهتر از جورجیس رئیس بیمارستان گندی شاپور وجود ندارد، جورجیس بن بختیشوع از پزشکان حاذق سریانی بود و در علم طب تألیفات مهمی دارد و بواسطه حذاقت و کاردانی رئیس بیمارستان گندی شاپور بزرگترین مدارس طب آن زمان شده بود.

منصور کسی نزد او فرستاده احضارش کرد، جورجیس میخواست تأخیر کند ولی فرستاده منصور او را بکشتن تهدید کرد، جورجیس بیمارستان را به پسرش بختیشوع سپرد و خود بادوشا گردش ابراهیم و عیسی بن شهلا عازم بغداد شد و پس از ورود به بغداد نزد خلیفه آمده او را بفارسی و عربی دعا کرد. جورجیس مرد باوقار زبان آور باهیبتی بود و بدان جهت منصور وی را نیکو پذیرفت و از او پرسشهایی کرد. جورجیس پاسخ پرسشهای او را بخوبی داد و بیشتر در دل منصور جای گرفت. پس از آن منصور شرح بیماری خویش را گفت، جورجیس با دقت آنرا شنید اظهار داشت که تو را بزودی معالجه میکنم. منصور طبیب را خلعت پوشانید و در کاخ مخصوصی جاداده گرامی داشت. جورجیس روز دیگر نزد خلیفه آمد و ادرار او را ملاحظه کرده داروی مناسبی داد و خلیفه بهبود یافته حالش خوب شد و جورجیس را از بازگشت بگندی شاپور منع کرد. منصور چون جورجیس را مرد پاکدامن با ایمانی (در دین خودش) دید بیشتر مجذوب او شد، منصور که میدانست جورجیس بی زن و بچه به بغداد آمده سه کنیز رومی و سه هزار دینار برای او فرستاد، طبیب پولها را گرفته کنیزان را پس فرستاد و همین که منصور او را مواخذه نمود جورجیس گفت ما مسیحیان يك زن اختیار میکنیم و تا او زنده است زن دیگر نمیگیریم. منصور این پاکدامنی جورج را پسندید و او را بیش از



پیش مقرب در گاه ساخت و اجازه داد که وی بهر مسرا بیاید و هم خوابه های منصور را علاج کند .

چنانکه گفتیم جرج بتألیف علاقه داشت و زبانهای عربی ، سریانی ، فارسی ، یونانی را بخوبی میدانست و همینکه نزد منصور مقرب شد علاوه بر کتابهاییکه بسریانی تألیف کرده بود پاره ای کتب طبی را از یونانی برای منصور به عربی ترجمه کرد ولی پیش از جورجیس عده ای از اطباء که در خدمت امویان بودند بعضی کتابهای طبی برای خلفای اموی به عربی تألیف کرده بودند . معمولاً در زمان بنی امیه اطباء در باری و دولتی موظف بودند کتابی در فن خودشان بنام فرزندشان یا یکی از شاگردانشان یا بنام خودشان تألیف کنند و غالباً بجای کتاب ، چونک تألیف میکردند ، مانند چونگی که میثادوق طبیب حجاج متوفی بسال ۹۰ برای پسرش تهیه کرد و نیز کتابی درباره داروها و طریقه استعمال آن تألیف نمود . بهر حال خاندان بختیشوع مدتی در پرتو توجه عباسیان به طب و سایر علوم بهترین خدمتها را انجام دادند .

بنابر آن منصور نخستین خلیفه ایست که به نقل و ترجمه کتاب های قدیم توجه کرد ولی تنها به نجوم و هندسه و طب اکتفاء نمود و در زمان وی ابن مقفع کلیده و دمنه را به عربی ترجمه کرد . در زمان مأمون عباسی فلسفه و منطق و سایر علوم به عربی ترجمه شد . مؤلف الفهرست میگوید : ابن مقفع بعضی از کتابهای منطق و طب را که ایرانیان از یونانی ترجمه کرده بودند از فارسی به عربی ترجمه کرد و شاید هم ابن مقفع آن را برای خودش ترجمه کرده باشد .

در زمان مهدی (۱۵۸ - ۱۶۹) اختلافات مذهبی و نزاع های

مهدی ورشید

دینی رو بفزونی گذارد چه که ابن مقفع و دیگران پاره ای

از تألیفات مانی و ابن دمیان و مرقیون و غیره را از فارسی و پهلوی و به عربی ترجمه کرده بودند و عده ای هم کتابهایی در تأیید آن مذاهب تألیف کردند و طبعاً اختلافات و کشمکش های مذهبی در گرفت و زندقه ها افزون گشته آراء و عقایدشان انتشار یافت . مهدی متکلمین (علمای علم کلام) را بر آن داشت که کتابهایی در رد زندقه ها تألیف کنند و در هر حال مهدی مجال پیش از آن بدست نیاورد و هادی جانشین مهدی